

## تلاعالدين - تكش (بيگلر بيگي)

رضائيه

### قاسم خان در رأس

ايل افشار

از جان گذشتگی و فداکاری سرداران سلحشور و قهرمانان نامی و افراد غیرتمند ایل ایشار که جز خداشناسی و شاهر و سنی و مبهن پرستی هدف و شعاری نداشته‌اند هر شخص حساسی را که بمناسبتی بدین ایل جلیل تعلق خاطر دارد و امید دارد که در باب اصل و نسب افشارها به تحقیق و جستجو پردازد و اطلاعاتی از این رهگذر بدست می‌آید مورد مطالعه علاقه‌مندان و طالبان علم انسان قرار دهد. آنچه از آثار متتبعان دانشمند و مورخان ارجمند مستفاد میشود طایفه افشار از طوایف ترکمانی بوده که مقارن استیلای مغول بر ترکستان از آن مهاجر کرده و در غایب ولاپات ایران مسکن گزیده‌اند. برخی را نیز عقیده بر اینست که در اوایل قرن ششم هجری در زمان حکمرانی سلجوقیان راه کوچ و مهاجرت بز ایلات (ترکمان) که دشت (قیچان) واقع در بین سلسله جبال اورال و مجرای رود (ولکا) با آن پهناوری را پر ساخته بردند بازگشتند و در اندک زمانی از بخارا گرفته تا آسیای صغیر و شامات را فراگرفته‌اند. افشارها در ادوار مختلف تاریخ ایران از صفویان گرفته تا این اواخر غالباً صاحب مناصب عالیه بوده و در مدافعه از ایران عزیز و حفظ و صیانت

تاج و تخت پادشاهی و امور مهم مرزداری جان بکف مہیای فداکاری و آمادہ جانبازی بوده اند. افشارها منشعب بہ (۱۴) طایفہ بدینقرارند :

گوندوزولو، استاشلو، ارشلو، بیگ کشلو، کو کلو، قرقلو، گنج عینی نلو  
قراحسنلو، قرالرلو، عربلو، آداغلو، اوصانلو، قراگوزلو و اینانلو کہ بہ غلط  
ایمانلو ثبت شدہ است .

یکی از افراد نامی این ایل (قاسم سلطان - اینانلو) است چنانکہ اسکندر بیگ در تاریخ عالم آرا در حوادث سال ۱۰۱۲/ ہجری مینویسد : « بہ جهت حسین خان حاکم لرستان و قاسم و جمعی کہ در جنگ ازون احمد مردانگی کردہ بودند خلع گرانمایہ ارسال داشتہ مورا تحسین و آفرین گردیدند . » و در وقایع سال ۱۰۳۲/ مینگارد : « قاسم سلطان اینانلو بر تہ بلند خانی سرافرازی یافتہ موصل باو اختصاص یافت . » قاسم سلطان در موصلی بارہا با عثمانیہا جنگ کردہ و رایتافتح و فیروزی بر افراشتہ است . تا اینکہ بسبب بروز و در این دیار نشیمن اختیار کردہ اند . کما اینکہ صدی ہشتادہای امروزی رضائیہ اعم از شہری و روستائی از ایل افشارند و تبعیت از مذهب تشیع آنانرا از اہل تسنن کہ بومیان قدیمی این سامان چہ در دہا و چہ در شہرہا ہستند مشخص میگرداند . این وقایع بطور تفصیل در تاریخ خطی افشار بقلم مرہوم میرزا رشید - ادیب الشعرا و در تملک نگارندہ است مندرج است .

امروز اولاد قاسم خان اینانلو با نام (قاسملو) شہرہ اند و آن بمناسبت حسن شہرت و کفایت و رشادت و بالاخرہ واقعہ کم نظیر و استثنائی است کہ در حیات وی رخ دادہ است .

مینویسند بعد از اینکه قاسم سلطان تمشیت امور دیوانی و مرزداری را در جلگهٔ ارومی بدست خود گرفت و لوازم اهتمام تمام بعمل آورد و ایل و لوسی در اردوی و سلدوس متوطن و اینست و آسایش بنحو مطلوب فرامی آمد در صدد انعقاد جشنی پر شکوه و جلال برآمد که تا تمام افراد ایل غیرتمند ذکوراً و انثاءً در آن پای کوبند و دست افشانند و زمین و زمان را بلرزه در آرند. خان افشاری هفت فرزند دارد که ایلغارها و لشکر کشیها و جان بازیها و مدافعه از خاک پاک ایران مجالی نداده تا دست آنانرا در دست عروسان نازنین صنم سیم بدن بگذارد. عروسانی شایسته یکی از دیگری انتخاب میشوند. شهر کوچک مرزی ارومی آذین بسته و لیران افشاری در چادرهایی که بمنظور پذیرائی شایسته بسته شده که دورها دور نشسته اند. سرها از می ناب گرم میگردد، اینجا و آنجا بساط رامشگران باز و با ساز و آواز همراه است. دهی و سورنام در کارند و لیران افشاری با گرفتن دست یکدیگر پای میکوبند و دست می افشانند. *شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

«شب زفاف کم از تخت پادشاهی نیست مع علو علی الخصوص پسر را پدر کند داماد»  
 محل سکونت خان ارکی است (۱) در کنار مسجد جامع، از آبادی (توپراق (۲) قلعه) که اولین محل سکونت امیر است ولی اکنون مجلس بزم در آن ترتیب یافته است میهمانان غیرتمند دهی کوهان و سورنازنان و رقصان و پای کوبان رو به معموزه شهر میآرند تا با دست بدست دادن دامادان و عروسان عیش خود را بحد کامل رسانند. در ارك خانی، سنت باب اتاق به شیوهٔ آن زمان بطرزی مرغوب و اسلویی مطلوب زینت یافته و اینک پای از

شب گذشته است. خان قدم به یکایک خرمسراهای می نهد در حالیکه از فرط شادی سر از پا نمی شناخت دست فرزندان را یکی بعد از دیگری در دست نوعروسان میگذارد. میهمانان از سرسرای خانه و هلله کنان فریاد شادی کشان چون شیران و پلنگان عازم کنام خود میگردند.

کنیزگان چیره دست خوان نعمت مزین و مهیا بانواع اطعمه و اشربه گوارا را باتاقهای فرزندان خان میبرند تا جامی گیرند و جانی یابند و کامی برآرند... پاسی از شب میگذرد برای پس آوردن خوانها میروند، از پشت درها صدای ناله و زاری و شیون شنیده مضطربانه دق الباب ناگه داخل میشوند و با بدن سرد یکایک فرزندان دلپسند خان مواجه میشوند.... باللعجب چه مصیبتی عظمی و چه نائبه کبری! بسر زنان و صورت خراشان سرگشته و حیران در دنیائی از بهت و حیرت فرو میروند. به کنکاوش میپردازند و صلاح آن می بینند ما واقعه اسف خیز و بلا انگیز را به مادر، به مادری که از این جشن تن بقضاتن بسرو قضا سیری پرشور دارد برسانند! مادر به مجرد استماع این وقته هایلد بیهوش میشود.... بسر و روش گلاب میباشند و بهوش میآید. اینک مادر رضا بنه قضا داده است، تو گوئی خداوند دانا باو قدرت و توانائی فوق بشری عطاء کرده است. بلندیش و لاحول گویان و افتان و خیران باتاق همسرش میشتابد.

خان اینک مشغول نماز عشا است. مادر در انتظار میماند و خان نماز را باتمام میرساند و به تحقیقات و راز و نیاز با خدای بی انباز میپردازد. متوجه قلق و اضطراب کدبانو میشود. در جگر سوخته و پریشان احوال به شوهر بی خبر از همه جا که رو به قبله نشسته و خود را بدرگاه الهی پیوسته سوگند مخلط میدهد که از شنیدن ماجرائی که بیشتر به کابوس وحشتناکی شبیه است

نداسه و صبر و شکیبائی پیشه سازد و اندیسه بدرواندارد . و از استماع ما  
وقعی که هم شگفت انگیز ولی بی حد و اندازه ملال خیز است نهر است . خان  
مردانه بسمع قبول اصفاء می کند و ما وقع باستحضار او میرد ! ....

فردا افراد نامدار ایل بارک میشتابند تا تحف و هدایائی را که به میمنت  
این فرخنده جشن وصلت فراهم آورده انداز نظر رئیس ایل بگذرانند . با استماع  
این خبر مسؤلمه شور و شیون و غم اندوه همگان را فرا میگیرد و فریاد و  
غوغا با آسمان بلند میشود و بجهت و حیرت همه مسلط میگردد . این چه سری  
است چرا چرا باید این جوانان بدین سان راه زوال و نیستی پویند؟!  
«تو دانا تری ای جهان آفرین»

بعد از چند روز تعزیت و سوگواری ، عروسان چون گلی نشکفته  
نالان و گریان بخانه و خانمان بر میگرددند ، فقط عروس فرزند کوچکتر خان  
که عروس خود را تصرف کرده است در شبستان خان باقی میماند ....

نه ماه سپری میگردد . درد زایمان عروس رو به تزیاید میگذازد . درد  
باندازه شدید است که بر آن بیم هلاک می رود . ماماهاى مجرب و قابله های  
ماهر دست اندر کارند و اهتمام تمام بخرج میدهند . موذن مسجد جامع شهر  
در بام مسجد تکبیر میگوید . ساعت معهود فرا میرسد و عروس بار خود را  
بزمین میگذازد و آن چیزی شبیه کیسه است ! آنرا از بیم میدرند و هفت (۳)

پسر کاکلی بسر در آن مییابند !

سالها میگذرد ، هفت پسران رشد می کنند و آداب پهلوانی و مراتب  
را یکی بعد از دیگری طی می کنند و بعد رشد و بلوغ میرسند . اینك گرد

پیری بسر و صورت خان نشسته، ریش کافورگون گشته و کمر شکسته است و جز حمد و ثنای پروردگار و خدمتگزاری به یار و تبار ندارد. یاران فرا می‌آیند و مقرأ از رئیس ابل خود می‌خواهند که مجلس عیش و سرور ضرور دارند و همگان را به محض شادمانی و عیش و کامرانی فرا خواند و به هفت نوادگان شب زفاف فرا می‌آورد....

شب معهود فرا میرسد و خنان طبق معمول دست هروسان خود را در دست نوادگان می‌گذارد و بعد از مدتی مهر خاموشی بلب میزند و راه فراموشی می‌سپارد و در قبرستان بازار باشی مدفون می‌گردد که هم اکنون گورستان مزبور تبدیل بساختمان دبیرستان و مقبره قاسم خان بنام (قاسم (۴) اجاقی) در جوار دروازه قدیمی بازار باش که از انهدام و حوادث مصون و محفوظ مانده پای بر جای است که اولی در ایام متبر که با روشن کردن شمع و درود بروانش از او یاد می‌کنند. از تاریخ آن ممات و حیات استثنائی به بعد طایفه (دینانلو) که به غلط (ایمانلو) ثبت کرده‌اند به کلمه (قاسملو) مبدل گردیده و یکی از طوایف معروف و مشهور افشارند که اینک بدین موهبت افتخار و مباحات دارند و کلب علی سلطان که از امرای بنام افشار و حاکم ارومی بوده و در سال ۱۰۳۷ هجری قمری فوت کرده و بدفعات نام نامی او در تواریخ آمده نواده قاسم خان افشار است. رحمت الله علیهم

۱- تا چند سال قبل آثاری از آن پا بر جا بوده و امروزیک قسمت آنرا (خیابان

اقبال) و قسمت دیگر را مسجد مزبور در بر گرفته است

۲- که هم اکنون آثاری از آبادی و اعتبار آن باقی مانده است.

دنباله پاورقی در صفحه بعد

پاورقی از صفحه قبل

۳- چنانکه گاهی در جراید و مجلات از تولد هفت قلوها اخباری میخوانیم .  
 ۴- اجاق در زبان ترکی به معنای (کانون) است که آتش مهر و محبت خانوادگی را گرم نگه میداشته است . آتش از قدیم بین ملل مختلفه و متنوعه به علت گرم شدن پخت و پز و دفع حیوانات درنده مقدسی بوده است و قبور صاحبان کشف و کرامت را اجاق خوانند .

ادین اهل جهان را یکبار قسمت کنند بدو نوع : مذاهب بدویه و مذاهب راقیه و دیگر بار تقسیم کنند : بدو نوع مذاهب حیه و مذاهب متغرضه . از مذاهب بدوی عنتعرب سخن گفته خواهد شد . اکنون سخن از مذاهب راقیه و ادیان مترقی است یعنی کیش و آئینی که اکثر ملل متمدنه روی زمین در زمان حاضر پیرو آن میباشند و آن ادیان زنده است که هم اکنون مورد قبول و اعتقاد اکثریت جامعه متمدن بشری است . علوم انسانی (تاریخ ادیان)